یادی و تذکاری به مناسبت سالروز شهادت غریبانه آیت‌الله حاج‌شیخ‌حسین غفاری

مرگ حیات‌آفرین یک مبارز

احمدرضا صدری

۴۳ سال پیش در آغازین روزهای دی ماه، خبر مرگ حیات‌آفرین آیت‌الله حاج شیخ حسین غفاری آذرشهری از دهلیزهای زندان به بیرون رفت و به مبارزانی که در پی ابراز خشم و عصیان خویش از حاکمان زمان بودند، مجالی دوباره بخشید. مراسم تشییع و ترحیم آن روحانی مجاهد، به محملی برای اعلام نفرت عمومی از رژیم شاه مبدل گشت و بی‌تردید بر وقایع بعدی نهضت اسلامی، تأثیری غیرقابل انکار نهاد. اینک در سالروز این رویداد تاریخی، مروری داریم بر زمانه و کارنامه آن مبارز نام‌آشنای نهضت اسلامی. امید آنکه مقبول افتد.

مبارز نامدار در ادوار گوناگون حیات

بی‌تردید در شناخت آثار «ممات» یک فعال سیاسی و مبارزاتی، مرور منزلگاه‌های مختلف حیات او ضرورتی دوچندان می‌یابد، چه اینکه تأثیر یک مرگ آن هم در مقیاسی درخور توجه، در گرو چگونگی حیات اوست. این قاعده درباره مجاهد شهید آیت‌الله حسین غفاری نیز صادق است، چراکه مردم در هفتمین روز از دی ماه ۵۳، خبر شهادت مردی را شنیدند که پیش از آن از اهالی مبارزه به شمار می‌رفت و در این مسیر، جای پای او در مواضعی گوناگون قابل رؤیت بود. روایتی که پیش رو دارید، به قلم تاریخ‌پژوه انقلاب حجت‌الاسلام والمسلمین روح‌الله حسینیان آمده است:

«شهید آیت‌الله حاج شیخ حسین غفاری در سال ۱۲۹۲ در دهخوارقان (آذرشهر) تبریز در یک خانواده کشاورز و فقیر متولد شد. در کودکی پدرش را از دست داد و مجبور شد تا از همان دوران شش، هفت سالگی کار کند تا کمک‌خرج خانواده‌اش باشد. او توانست در کنار کار کردن، تحصیلات علوم دینی را نیز در محضر دایی‌اش، آیت‌الله میرزا حسین غفاری فرا گیرد. او با پشتکار و همت بی‌نظیر خود دوره سطح را به پایان رساند و در سال ۱۳۲۴ به قم مهاجرت کرد. وی در قم از محضر اساتیدی چون آیت‌الله فیض قمی، آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری، آیت‌الله حجت کوه‌کمری و آیت‌الله بروجردی بهره برد و تحصیلات خود را به کمال رساند. وی با دختر آیت‌الله میرزا علی مقدس تبریزی ازدواج کرد. آیت‌الله مقدس از علمای سیاسی بود که کتابی به عنوان «الدین والسیاسه توأمان» را نوشته بود و مجله‌ای به نام «الدین والحیات» را منتشر می‌کرد. این آشنایی نقش بزرگی در اندیشه آیت‌الله غفاری از خود به جا گذاشت. وی در سال‌های پایانی دهه ۱۳۳۰ به تهران مهاجرت کرد و در مسجد الهادی به فعالیت‌های تبلیغی خود پرداخت. پس از نهضت روحانیون، آیت‌الله غفاری از هواداران وفادار امام خمینی و دو بار به دست نیروهای رژیم شاه بازداشت شد. جمله معروف او «دشمن خمینی کافر است» ترجمان افکار انقلابی آیت‌الله غفاری است. به همین علت ساواک در مورد وی نوشته است که وی یکی از روحانیون افراطی طرفدار خمینی بوده است. آیت‌الله غفاری به علت فعالیت ضد رژیم و سخنرانی‌های منتقدانه در تاریخ ۱۳۵۳/۴/۱۸ دستگیر شد و تحت بازجویی و شکنجه قرار گرفت. بازپرس شعبه ۵ دادستانی ارتش در گردش کار خود نوشت:

«برابر محتویات پرونده، متهم نامبرده به اتفاق فرزندش هادی غفاری در منابر مختلف مطالبی علیه مصالح کشور ایراد و ضمن سخنرانی‌ها در مساجد و در شهرستان‌ها و طرفداری از روحانیون مخالف دولت اقدامات و اصلاحات کنونی کشور را با زمان معاویه مقایسه نموده و چنین نتیجه گرفته که در حال حاضر وضع فعلی حکومت ایران با زمان معاویه تفاوتی ننموده و احتیاج است که از طرف جوانان افرادی چون امام‌حسین(ع) به پا خاسته و وضع امور کشور را به دست گیرند. به همین مناسبت دستگیر و با قرار صادره از این بازپرسی بازداشت گردیده است. ضمن بازرسی از منزلش تعداد زیادی اعلامیه مضره کشف می‌گردد.»

سرانجام آیت‌الله غفاری تحت شکنجه‌های فراوان بیمار و به بیمارستان زندان منتقل شد و در چهارم دی‌ماه ۱۳۵۳ به شهادت رسید. پزشکی قانونی پس از کالبدشکافی علت مرگ را خونریزی مغزی تشخیص داد. پزشکی قانونی آثار چند لکه کبودی مربوط به زمان حیات را که حدود یک هفته از وقت آن گذشته است نیز گواهی کرد. جنازه آیت‌الله غفاری در پنجم دی‌ماه به غسالخانه ابوحسین قم منتقل شد. از آنجا که پسر آیت‌الله، در مدرسه حقانی درس می‌خواند و همراه پدر در بازداشت به‌سر می‌برد و موقتاً آزاد شده بود، وارد مدرسه حقانی شد و خبر شهادت پدر را اعلام کرد. کلاس‌های مدرسه حقانی به‌سرعت تعطیل شدند و طلاب به طرف قبرستان حرکت کردند. جنازه شهید در اثر کالبدشکافی غرق در خون بود. پس از غسل هنوز از جنازه خون می‌رفت و به همین دلیل وی را در پلاستیک پوشاندند و سپس کفن کردند. به‌زودی طلاب فیضیه و مدارس دیگر قم از موضوع مطلع شدند و جمعیت زیادی در قبرستان تجمع کردند. هوا سرد بود و گاهی برف هم می‌بارید. جنازه را روی دست‌ها بلند کردند و با شعار لااله‌الاالله حرکت دادند. تشییع کنندگان ابتدا جنازه را به حرم مطهر حضرت معصومه(س) آوردند و پس از طواف، آیت‌الله شریعتمداری بر آن نماز گزارد. پس از نماز، پیکر شهید را با شعار «به کنج زندان کشته شد/ در خون خود آغشته شد» از پل آهنچی عبور دادند و به سمت قبرستان وادی‌السلام حرکت کردند. منظره باشکوهی بود. همسر شهید غفاری و دختران و پسر بزرگ شهید، در حالی که پیشاپیش جنازه با وزانت و ابهت حرکت می‌کردند، به تشییع عظمت خاصی بخشیده بودند. هر لحظه بر جمعیت افزوده می‌شد. تعدادی از دانش‌آموزان مدرسه ششم بهمن به جمعیت پیوستند. جنازه به میدان ششم بهمن (شهید مطهری فعلی) رسید. نیروهای ساواک آمبولانسی را جلوی جمعیت آوردند و درصدد پس گرفتن جنازه بودند که با ممانعت تشییع کنندگان روبه‌رو شدند. جنازه را از طریق خیابان خاک‌فرج به قبرستان دارالسلام بردند و در آنجا دفن کردند. پسر بزرگ شهید، خود به درون قبر رفت و تلقین را خواند و این اقدام علاوه بر ایجاد شکوه، جمعیت را تحت تأثیر قرار داد و یکباره صدای ضجه و ناله جمعیت بالا رفت. بعد از اتمام خاکسپاری در حالی که جمعیت از قبرستان بیرون می‌رفت، نیروهای پلیس و ساواک که در چند جای خیابان خاک‌فرج مستقر شده بودند، بعضی از تشییع کنندگان را دستگیر کردند. طبق گزارش‌های ساواک در جریان تشییع و مجالس ختم ۴۶ نفر از طلاب قم دستگیر شدند که به حبس‌های طولانی محکوم شدند. سال ۱۳۵۳ سالی پر از خفقان بود. رژیم در اوج سرکوب و جامعه در قعر سکوت بود. مجالس ختم در قم، تهران و سایر شهرستان‌ها توانست بار دیگر نیروهای طرفدار امام‌خمینی را به تحرک وادارد. در آن زمان رادیویی تحت عنوان رادیو روحانیت برنامه یک ساعته پخش می‌کرد که توانست نقش بزرگی را در انتشار شهادت آیت‌الله غفاری ایفا کند. شاید گزارش ساواک بتواند گوشه‌ای از واکنش روحانیون به این واقعه را تبیین کند. یکی از ادارات ساواک قبل از فرا رسیدن چهلم آیت‌الله ضمن ارائه گزارشی می‌نویسد: «فوت نامبرده در زندان مستمسکی به دست طلاب افراطی طرفدار خمینی و روحانیون افراطی داد که بدین‌وسیله دست به تبلیغاتی علیه دولت بزنند و بعضاً در بالای منابر مطالبی در مورد فوت وی عنوان دارند و دولت را متهم نمایند که یاد شده تحت شکنجه مأموران در زندان درگذشته است.»

اندیشه و آرمان یک مبارز

هر چند بازجویی‌ها پس از دستگیری را نمی‌توان آیینه‌ای از اندیشه و آرمان یک مبارز قلمداد کرد، اما این قاعده استثنائات درخور توجهی نیز دارد. بسیاری از جهادگران راه استقلال و آزادی این مرز و بوم در سده اخیر، با وجود گرفتار آمدن در میان تمامی لوازم ارعاب و تهدید، دست از جان شستند و با تمام وجود از ایده و هدف مبارزاتی خویش دفاع کردند که شهید آیت‌الله حسین غفاری را می‌توان در این عداد به شمار آورد. او در بازجویی ۲۳ تیرماه ۱۳۵۳ -که متن آن پیش روی شماست- به گونه‌ای سخن گفته است که می‌تواند آیینه‌ای از صلابت و استحکام روحی وی قلمداد گردد:

«آقای حسین غفاری هویت سرکار محرز می‌باشد در بازجویی‌های قبلی عنوان نموده‌اید که انگیزه شما از نگهداری اعلامیه مضره در منزل دور نگهداشتن آنها از دسترس عام بوده با توجه به اینکه مطالب شما قابل قبول نمی‌باشد بازگو نمایید چنانچه قصد دور نگهداشتن آنها از دسترس بود به چه علت سعی ننموده‌اید پس از گذشت سال‌های متمادی مدارک مضره را از بین ببرید.

بسمه‌تعالی شأنه العزیز. در بازجویی‌های قبلی اظهار داشتم هر عاقلی می‌داند اعلامیه مراجع هر چه باشد در کمترین مدتی اگر عمل کردند یا نکردند از قوت خود می‌افتد، چنانکه همه مردم سالخورده ایران و عراق و جاهای دیگر ممالک اسلامی می‌دانند که حضرت آیت‌الله‌العظمی شیرازی بزرگ برای صرف توتون فتوا بر حرمت دادند و حتی مشهور است در دربار ناصرالدین شاه یک روز خود شاه قلیان خواست گفتند خانم ملکه قلیان‌ها را شکانده است چون آیت‌الله شیرازی نوشته است «الیوم مصرف التتن فی حکم المبارزه مع امام العصر» خلاصه یعنی چپق ـ قلیان ـ سیگار به طور کلی مصرف توتون حرام است اما پس از چند روز که وضع عوض شد فتوای آیت‌الله‌العظمی مورد عملش تمام شد حتی در منزل خودش و خودشان سیگار می‌کشیدند و تا به‌امروز هیچ مجتهدی سیگار کشیدن یا قلیان کشیدن را حرام ندانسته است پس همانطور که در بازجویی قبلی نوشته‌ام، همه اعلامیه‌های مراجع لزومش برای چندین روز بود که به نظر آنان لازم بود اعلامیه‌هایشان مورد عمل قرار بگیرد. حالا در آن مدت کوتاه عملی شد یا نشد از اعتبار افتادند و در آن روزها من بنا به عقیده خودم صلاح نمی‌دیدم پخش بشود. بنابراین آنچه به‌منزل من آوردند یا در مسجد دیدم به قصد حفظ امنیت در کمد اتاقم در ضمن روزنامه‌ها و قرآن پاره‌ها و دسته قبض‌های فروش نشده یا ته‌چک قبض‌ها که همه‌اش مربوط به مسجد الهادی و شامل آیه تعاون و بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم بود نگه داشتم و چنانکه در بازجویی‌های گذشته گفته‌ام امکان تلف آنها سه راه داشت: ۱ـ سوزاندن یا به سطل آشغال شهرداری ریختن و این عمل برای من امکان عملی نداشت زیرا توهین به قرآن کریم و اسمای‌الهی یا اسمای ائمه طاهرین می‌شد و من به نام یک فرد مسلمان نمی‌توانم به قرآن کریم یا اسمای الهی و نام گرامی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین سلام‌الله علیهم اجمعین توهین کنم. ۲ـ ریختن بدریا یا نهر بزرگ. ۳ـ چاه کندن و در چاه دفن کردن و چنانکه در بازجویی قبلی نوشته‌ام از پنج سال پیش در فکر و مقدمات کندن چاه آب وضو برای مسجد وزارت کشور بودم و هنوز جای وضوخانه از نظر جور نیامدن کار مسجد تعیین نشده و نکنده‌ام که خودم از زحمت نگهداری آن اعلامیه‌ها که در دست شما و سایر دفن کردنی‌ها از قرآن پاره شده و ورقه‌های کوچک که آیات کوتاه برای حفظ می‌نویسم و بعد از حفظ در همان اعلامیه‌ها و دفترچه‌ها می‌ریزم که چنانکه خود مأمورین دیدند ۱۰ من بیشتر است و جای اثاثیه کمدم را گرفته است و ولیکن باز ناچارم تا درست شدن جای چاه در مسجد پارک شهر نگه دارم و به آنجا بریزم چون نزدیک تهران رودخانه‌ای که برای من دسترسی آسان داشته باشد، نمی‌شناسم. خلاصه من به نام یک مسلمان از تلف کردن اعلامیه یا اوراق مقدسه قرآن و روزنامه‌ها که اکثراً یا آیات مرگ و اعلامیه‌های فوت یا اسم اشخاص مثل عبدالله ـ خدابخش ـ خداوردی در آنها نوشته شده است ممنوعم و نمی‌توانم هیچ یک از ورق آنها را با آتش از بین ببرم و ناچارم هرچه اسباب ناراحتی خودم باشد و جای اثاثیه‌ام را بگیرد تا زمان کندن چاه همه را نگه دارم و اما اینکه در آخر سؤالتان نوشته‌اید مضره، چنانکه بارها گفته‌ام اعلامیه مراجع اگر پس از نظر دولت و شما صلاحیت نداشته باشد چنانچه خودم نوشته‌ام از نظر خودم صلاح نمی‌دانستم در عین حال با گذشت یکی دو ماه از اعتبار می‌افتد و فعلاً اسم ورق مضره بر آنها گفتن بی‌مورد است و آنها فعلاً با سایر کاغذهای باطله هیچ فرقی ندارد ولیکن چون اسم خدا و بسم‌الله دارند محترم هستند چنانکه قبلاً گفتم اعلامیه آیت‌الله شیرازی بعد از گذشت چند روز از اعتبار افتاد و در خانه خود آیت‌الله شیرازی سیگار کشیدند. حسین غفاری

با توجه به اینکه کراراً در مورد راستگویی با شما صحبت شده مع‌الوصف سرکار سعی می‌نمایید با گفتن دروغ از گفتن حقیقت کتمان نمایید. به شما تذکر داده شد که تنها راه آزادی شما گفتن حقیقت می‌باشد. مجدداً سؤال می‌شود اعلامیه فتوای خمینی در مورد کمک به زندانیان سیاسی ایران را از چه فردی اخذ نموده‌اید.

همه مردم می‌دانند راستگویی در همه جا سبب نجات است و من به عنوان یک انسان که در سن پیری و در لباس روحانیت و امامت جماعت و قریب ۱۰ سال است مشغول مسجد ساختن و زحمت کشیدن مثل کارگرها در کار مسجد است، به خودم اجازه دروغ گفتن نمی‌دهم که قبلاً اسم یکی یا چند نفر از آن هیئت شش نفری که درباره مسجد الهادی که به ناحق از من شکایت کرده و مطالب باطلی را که دفتر مسجد و مسجدی‌ها شاهد بطلان آنها هستند به من نسبت داده و خودشان قصد داشتند با فروش قبض کهنه و به امضای هیئت سابق از مردم پول بگیرند و من نگذاشتم، اسم ببرم یا فرد دیگری [را] به ناحق برای خلاصی خود متهم سازم و مجبورم به هرگونه مجازات قانونی صبر بکنم و به دروغ کسی را گرفتار نسازم و اگر در این باره اطلاعی داشتم در اختیار بازپرس محترم می‌گذاشتم و خودم را از هلاکت نجات می‌دادم، بارها گفته‌ام مقصودم دیده نشدن و خوانده نشدن اعلامیه‌ها بود فقط و نمی‌دانم از مسجد آورده‌ام یا به خانه‌ام انداخته بودند. حسین غفاری

اظهارات خود را چگونه تأیید می‌نمایید.

اظهارات خود را توسط امضا تأیید می‌کنم. حسین غفاری.»

شهید آیت‌الله حسین غفاری در حاشیه یکی از سفرهای زیارتی به مشهد

هر چند بازجویی‌ها پس از دستگیری را نمی‌توان آیینه‌ای از اندیشه و آرمان یک مبارز قلمداد کرد، اما این قاعده استثنائات درخور توجهی نیز دارد. بسیاری از جهادگران راه استقلال و آزادی این مرز و بوم در سده اخیر، با وجود گرفتار آمدن در میان تمامی لوازم ارعاب و تهدید، دست از جان شستند و با تمام وجود از ایده و هدف مبارزاتی خویش دفاع کردند که شهید آیت‌الله حسین غفاری را می‌توان در این عداد به شمار آورد. او در بازجویی ۲۳ تیرماه ۱۳۵۳ به گونه‌ای سخن گفته است که می‌تواند آیینه‌ای از صلابت و استحکام روحی وی قلمداد گردد

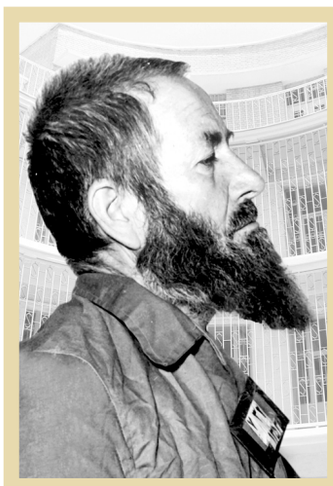

شهید آیت‌الله حسین غفاری در کمیته مشترک ضدخرابکاری ساواک

طبق گزارش‌های ساواک در جریان تشییع و مجالس ختم ۴۶ نفر از طلاب قم دستگیر شدند که به حبس‌های طولانی محکوم شدند. سال ۱۳۵۳ سالی پر از خفقان بود. رژیم در اوج سرکوب و جامعه در قعر سکوت بود. مجالس ختم در قم، تهران و سایر شهرستان‌ها توانست بار دیگر نیروهای طرفدار امام‌خمینی را به تحرک وادارد. در آن زمان رادیویی تحت عنوان رادیو روحانیت برنامه یک ساعته پخش می‌کرد که توانست نقش بزرگی را در انتشار شهادت آیت‌الله غفاری ایفا کند

پیشخوان

نظری بر ابعاد و زوایای اثر نوانتشار «در لباس مرجعیت»

نور افکندن بر «زوایای تاریک»

شاهد توحیدی

مجموعه‌ای که هم اینک یکی از مجلدات آن (در لباس مرجعیت) به حضور شما معرفی می‌شود، تلاشی چهار ساله است برای توصیف و تحلیلی جدید در تاریخ‌نگاری معاصر که بر مبنای دشمن‌شناسی در اسلام تهیه و تنظیم گردیده است. این مبنای دینی که در تاریخ اسلام و بشریت تطّوری طولانی داشته و همواره علیه هر حقّی که برپا گشته دشمنانی صف‌آرایی نموده و هرگاه ندای حاکمیت توحید سر برآورده؛ عده‌ای عنود آن حاکمیت گشته و به طرق مختلف مانع رشد و ترویج توحید در عالم شده‌اند. اساس، مسئله توحید است و تکلیفی که انسان را از بارگاه فطری خود بر آن می‌دارد تا در توصیف و ترویجش بکوشد، لاکن دشمنان توحید همواره بوده و هستند تا این رویه مخدوش و ممنوع گردد. در عالم جدید، انقلاب اسلامی مطلعی بود بر غلیان این تموّج فطری و بروزی بود برای حاکمیت توحید در جهان که برای بشر عصر جدید تکالیفی پدید آورد و موجی خروشان شد که پرهیز از آن ممکن نبود. انقلاب اسلامی حماسه‌ای است ولایی که به هیچ‌وجه با تفکرات شرقی و غربی یا اندیشه‌های مادی قابل قیاس نیست، خروش فطرت است که فقط تبیین آن هر انسان بیدار دلی را مکلّف می‌سازد به تحول و حماسه‌ساز بودن. در اسلام، تبری(دشمن‌شناسی و دشمن‌ستیزی)، مقدمه تولی است. بدون درک تبری، دغدغه و فعلی عملی و واقعی، به عاشق شدن و سماع حول محور ولایت منجر نمی‌شود و همگی افعال و اعمال، تنها عادت و بیانی تو خالی است. آن پیر فرزانه، چه زیبا مسیر را برای تمام انسان‌ها روشن ساخت و چه هنرمندانه سید شهیدان اهل قلم در تبیین آن نوشت و بر آستان آن روح مقرب خدایی، تعریفی درخور بیان نمود: «او (امام خمینی (ره)) کتاب و سنت را در وجود خویش تفسیر کرد و مجهولات شریعت و طریقت را با مفتاح مبارک حیات خویش گشود و ما دانستیم که جهاد اصغر، شرط لازم جهاد اکبر است و اولیای مقرب خدا در تمام طول تاریخ، همواره بر همین شیوه زیسته‌اند.» «اصل دین، جز حب و بغض نیست!» پس بدون شناخت دشمن، کدام دین و کدام راه را می‌توان اسلام نامید؟ و کدام مسیر توحید است؟ دشمنی علیه حاکمیت دینی در تاریخ بشر و خصوصاً تاریخ اسلام بر دو بخش اساسی قابل تقسیم است؛ اول دشمنی علیه اساس و بنیان یک حاکمیت که مدعی عدم حق برای وجود آن حاکمیت است و عموماً تا قبل از ایجاد و قاطعیت حاکمیت بروز داشته و پس از ثبوت حاکمیت به شکلی بیرونی این دشمنی ادامه دارد و دوم دشمنی در درون حاکمیت است که به دلایل گوناگون و برای تأمین منافع مختلف، مانند حسادت‌ها، تفاوت دیدگاه در تعریف منفعت، تأمین منافع دشمن بیرونی و غیره از درون حاکمیت بارز می‌شود. موارد مطروحه در مجموعه حاضر معطوف به توصیف و توضیح دشمن درونی بوده و در ساحت‌های گوناگون این دشمنی را مورد بررسی قرار داده است. در این هشت جلد تلاش شده با شیوه‌ای جدید ابعاد پیچیده رفتار علیه حاکمیت توحیدی، از درون حاکمیت و تابعین آن در ساحت‌های گوناگون مورد کنکاش قرار گیرد و برای این مهم از روابط نشانه‌شناسانه در ارائه مفاهیم استفاده شده است و موضوعات از وجوه گوناگون و به شکل مجموعه مقالات کونته مورد بررسی قرار گرفته که حاصل مجموع مطالب ارائه شده، فهمی است از دشمنی علیه یک حقیقت تاریخی و تحلیلی مستند است؛ بر جریان تاریخ انقلاب اسلامی در وجوه شخصیت‌های علیه حاکمیت و تطور و تبدیل آنها، جریان‌های سیاسی و تحولات و دیدگاه‌ها، شخصیت‌های انقلابی و پیشرو در تبیین انقلاب اسلامی با دیدگاهی جهانی که به مقابله با این دشمنی پرداخته و شهید گشته‌اند. امید است مطالعه این مجموعه دیدی حقیقت‌جو به مخاطب خود داده و مطلعی باشد بر تحقیقی جامع‌تر و انگیزه‌ای برای کنکاش حقیقت انقلاب اسلامی.

***

ارتباط «مؤمنین» و «مرجعیت شیعه» رشته‌ای مستحکم است که سرآغاز آن در دل تاریخ تشیع قابل ردیابی است. ایرانیان شیعه‌مذهب خصوصاً از دوره صفویه به بعد و نظر به تحولات تو در توی اجتماعی ـ مذهبی پدید آمده در کشور، به مرور ارتباطی درهم تنیده با مرجعیت شیعه یافتند، به نحوی که مفهوم «نایب امام زمان» نه یک پدیده علمی محض و محبوس در دل کتاب‌ها، بلکه پدیده‌ای مشهود در دل و زندگی روزمره مردم شد و روحانیون و در رأس آنان مراجع را تبدیل به یاری کنندگان مردم در امر آخرتشان و ملاذ آنان در زندگی دنیایی‌شان کرد. این ارتباط طرفینی تا دوره ما نیز ادامه داشت و همین استحکام ارتباط بین مردم و مرجعیت بود که به صورت پدیده‌های عظیم تاریخی چون قیام تنباکو و نهضت‌مشروطیت و بعدها انقلاب‌اسلامی رخ نمود. اثری که در معرفی آن سخن می‌رود، تلاشی است برای واکاوی برخی ابعاد زندگی دو روحانی نامدار که دست تقدیر، لباس مرجعیت را بر قامت آنان پوشاند ولی هر یک به دلایلی خاص، از بزرگ‌ترین جنبش روحانیت و مرجعیت در تاریخ تشیع(انقلاب اسلامی) دل بریده و مسیری دیگر گزیدند. مقاله اول این کتاب مروری دارد بر زندگانی آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری از ولادت تا وفات. در این مقاله، به اجمال برخی گلوگاه‌های سیاسی حساس در زندگانی ایشان بررسی شده است.

مقاله دوم به یکی از نکات پیچیده تاریخ معاصر نظر کرده است. مواضع علنی آیت‌الله شریعتمداری که در بیانیه‌ها و مصاحبه‌های ایشان به چشم می‌خورد، از ایشان تصویری انقلابی ساخته بود که کمتر کسی در آن تردید روا می‌داشت اما با نگاه به اسناد ساواک که حاصل جلسات مخفیانه با آیت‌الله شریعتمداری یا شنود منزل ایشان است، نکات دیگری بر پژوهنده هویدا می‌شود که این مقاله، سعی دارد به همان دانستنی‌ها بپردازد.

مقاله سوم، نگاهی انداخته است بر روابط آیت‌الله منتظری با قوه قضائیه جمهوری اسلامی.

مهم‌ترین مسئولیت آیت‌الله منتظری ـ که در دهه اول با عنوان قائم‌مقام رهبری در جامعه شناخته می‌شد ـ مسئولیت در دستگاه قضایی بود؛ این در حالی بود که بسیاری از انتقادات آیت‌الله منتظری نیز به این دستگاه وارد می‌شد. در این نوشتار، برآنیم که به تبیین جایگاه آیت‌الله منتظری در قوه قضائیه دهه اول جمهوری اسلامی بپردازیم و سپس با مشخص کردن انتقادات وی و نحوه بیان آنها، به برخی از نمونه‌های عملکرد آیت‌الله منتظری در امر قضا، با توجه به مستندات موجود اشاره خواهیم کرد.

مقاله چهارم کتاب نیز دست گذاشته است بر کلیدی‌ترین ایراد آیت‌الله منتظری به جمهوری اسلامی که نقش مهمی هم در جدایی ایشان از نظام ایفا نمود. مسئله ادعایی شکنجه در زندان‌ها، مطلبی نبود که آیت‌الله منتظری با روحیه ظلم‌ستیز خود بتواند در برابر آن ساکت بنشیند اما اینکه چگونه تصویر زندان‌های جمهوری اسلامی در ذهن آیت‌الله منتظری بدل شد به «شکنجه‌خانه» و «کشتارگاه»، مطلبی است که این مقاله با رجوع به برخی منابع دست اول، سعی در روشن کردن آن دارد.

۱۳۵۸. آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری در یک گفت‌وشنود مطبوعاتی